

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که بحث سر این است که جواز حلف کاذبا، بله، این روایات را چه کار بکنیم؟ و نکته اش به اینجا رسید که بعضی از روایاتش مطلق است، احلف لهم بما شاءوا. بعضی هایش دارد با ضرورت یا اکراه و یا اضطرار.

و عبارات شیخ را خواندیم که ایشان گفت که تردید و گاهی گفتند به اطلاق قبول بکنیم گاهی گفتند به این تقیید قبول بکنیم. آخرش هم احتیاط کردند که به تقیید قبول بکنیم.

بعد از کلمات شیخ متعرض کلمات مرحوم استاد شدیم. مرحوم استاد یک راه دیگری رفتند غیر از راه شیخ. دیروز به راهها اشاره کردیم. آن راهی، یک راه هم که ایشان ندارند. البته اگر زنده بودند به نظرم این راه جدید را می رفتند. و آن اینکه روایاتی که توش قید اضطرار دارد کلا ضعیف السند هستند، و آن روایات دیگر صحیح السند هستند، به آنها اخذ می کنیم. به روایات اطلاق.

لکن یک راه دیگری رفتند که باز به اطلاق اخذ بشود. و التحقیق که ایشان فرمودند، یک راه دیگری است. و دیروز من توضیحش گذشت. ایشان می گویند چون آن روایاتی که اطلاق دارد، آن برای نجات نفس است. برای اینکه مثلا احلف بالله کاذبا و نجیء اخاک من القتل؛ دقت کردید؟ یعنی عنوانش این است که کسی را از قتل نجات بدهد برای اینکه مثلا مال خودش را حفظ بکند.

و مرحوم استاد حرفشان این است که ما طبق قاعده، در این جور جاها، اگر این روایات را حمل بر اضطرار بکنیم، یعنی قسم بخور در جایی که اضطرار باشد. اگر اضطرار نباشد می توانی توریه بکنی، توریه بکن. اگر اضطرار باشد اضطرار باشد قسم بخور. خب این معنایش این است که این عنوان انجیء اخاک من القتل، حفظ مال خارج می شود. یعنی خب چون اضطرار مطلقا جایز است. رفع عن امتی ما اضطر الیه. اختصاص به این ندارد. اضطرار کلا از این عنوان خارج می شود و اختصاص به ما نحن فیه ندارد.

پس این موضوعی که حفظ نفس باشد، می شود لغو. و من این توضیح را دیروز عرض کردم. یک قاعده ای دارند آقایان که اگر نسبت بین دو تا دلیل حتی عموم و خصوص مطلق هم باشد، اگر بخواهیم تقیید بزنیم، حالا غیر از عموم و خصوص من وجه. تقیید بزنیم، این یک عنوانی که در دلیل دیگر است، لغو می شود. می گویند تقیید نمی شود زد. مثل همان مثال، که مثلا می گوید روث و بول حیوان مأکول اللحم پاک است، غیر مأکول اللحم نجس است. این یک طایفه روایت.

یک طایفه هم داریم کل شیء یطیر فلا بأس بروثه و بوله، اگر یطیر. آن وقت بعضی آمدند گفتند که این دومی اطلاق دارد، تقییدش می‌زنیم. اگر پرندگان حلال گوشت باشند، مثل کفتر، این هم مثلاً آن سرگینش، فضله‌اش پاک است. اگر حرام گوشت باشند مثل عقاب و شاهین، مثل جوارح الطیر، اگر حرام گوشت باشند نجس است.

عده‌ای گفتند نه، تقیید نمی‌شود زد. اینجا جای تقیید نیست. چرا؟ چون اگر ما تقیید بزنیم نکته‌ای به عنوان کل شیء یطیر نمی‌ماند. طیر دیگر خصوصیت پیدا نمی‌کند، مثل حیوانات زمینی می‌شود. پس این که می‌گوید کل شیء یطیر فلا بأس بخرثه و بوله، مضمون روایت، این باید برای یطیر یک موضوعیتی قائل بشویم، یک خصوصیتی. اگر بخواهیم خصوصیت بگوییم، بگوییم مطلقاً روثش و فضله‌اش پاک است ولو حرام گوشت باشد. چون بخواهیم تخصیص بزنیم دیگر عنوان یطیر خصوصیتی ۱۷: ۴۰

آقای خویی اینجا همین قاعده را اجرا کردند. اگر ما به اضطرار زدیم معلوم می‌شود ما نحن فیه خصوصیت ندارد. لذا ایشان می‌فرمایند در ذیل عبارت و علیه فلو قدمنا رواية سماعه و ما فی مضمونها، روایت سماعه روایتی است که توش اضطرار و اکراه آمده است.

على المطلقات المزبورة و حکمنا لذلك بحرمة الحلف كاذبا، در غیر موارد اکراه و اضطرار، لكانت العناوين الماخوذة فی تلك المطلقات، چون عناوینی که هست عنوان حفظ نفس است حفظ مال است. لنفسه او لآخیه، کلها لاغیه، این عنوان لغو می‌شود. دنبال اضطرار باید برویم. این عنوان لغو می‌شود.

و اما لو قدمنا المطلقات و حفظنا العناوين المذكورة فیها فانه لا يلزم منه الا الغاء المفهوم فقط، مفهوم را از روایت زراه برداشتیم. و نتیجه ذلك يجوز الحلف كاذبا لانجاء النفس المحترمة و لحفظ مال نفسه او مال آخیه علی وجه الاطلاق؛ می‌تواند دروغ بگوید. فیقید بها ما دل علی حرمة الكذب علی وجه الاطلاق؛ البته روایاتی که هست خب اینها عناوینش فرق می‌کند. یکی بحث گمرک و اینهاست، یکی بحث مثلاً این روایت سکونی که الان خواندیم، احلف بالله كاذبا و نجیء اخاک من القتل؛ که البته موردش معلوم نیست الان در آن چیز باشد در گمرک باشد. اینها را باید حساب کرد. حالا بعد توضیحش را عرض می‌کنم.

بعد ایشان می‌فرماید لا يقال ان حرمة الكذب ذاتية لاستقلال العقل بقبحه فليست قابلة للتخصيص و اما ارتكابه فی موارد الضرورة فلان العقل يستقل بوجوب ارتكاب اقل القبيحين؛ چون قبحش حرمتش و قبحش ذاتی است، این در جایی که شما یک امر مهم‌تری باشد، چون اقل القبیح این است نه اینکه عوض می‌شود.

فانه يقال، البته این بحث در سابق هم گذشت. این یکی از مباحث اصلی کذب بود. مرحوم آقای ایروانی استاد ایشان و خود ایشان هم تمایل داشتند که حرمت کذب ذاتی نیست. به خاطر مفاسد است.

فانه يقال قد عرفت انما ان العقل لا يستقل بقبیح الكذب فی نفسه الا اذا ترتبت علیه المفسده، گفتیم درست نیست. حق این است که کذب فی نفسه حرام است و قبیح است.

بعد ایشان دیگر کلام مصنف را مرحوم شیخ انصاری را آورده، خواندیم چون کلام شیخ را خواندیم. بعد هم ایشان اشکال می کنند که هر دو وجهش را قبول ندارند. بعد متعرض یک کلام دیگر شیخ انصاری شدند. چون شیخ انصاری می خواهند بگویند که روایتی هم داریم که کذب برای اصلاح مطلقا جایز است، توریه ممکن است باشد یا نباشد.

بعد ایشان و اما المطلقات الدال علی جواز الكذب للاصلاح فلا معارضة بينهما و بین رواية سماعه و ما فی معناها، و وجه ذلك ان تلك المطلقات دلت علی جواز الكذب للاصلاح و رواية سماعه و فی مضمونها دلت علی حرمة الحلف كاذبا، اینجا اصلا بحث قسم دروغ است. آنجا دروغ است، اینجا قسم دروغ است.

فی غیر موارد الاكراه و الاضطراب فلا وجه لوقوع المعارضة بينهما كما كما يرويه الشيخ، اینجا قسم خوردن است، آنجا دروغ گفتن تنهاست.

لا يقال ما دل علی جواز الحلف كاذبا لحفظ النفس و المال، خب درست است اینجا قسم است، اگر در حال قسمش جایز باشد، دروغ گفتن به طریق اولی جایز است.

فانه يقال، حالا من مختصر می کنم کلام ایشان را. لا منافاة بین جواز الكذب لحفظ النفس و المال و بین مفهوم رواية سماعه من تخصيص حرمة الحلف كاذبا بغير موارد؛ چون به هر حال این حلف کاذبا است، آن برای حفظ نفس است. دروغ برای حفظ نفس است و این دو تا با هم فرق می کنند.

این خلاصه نظر مبارک ایشان که تعارض نیست و در آنجاهایی هم که مطلقات هست، نمی شود تخصیص به اضطرار بزنیم. چون اگر بزنیم آن عناوین مطلق لغو می شوند. مثل کل شیء یطیر. این خلاصه نظر مرحوم استاد در کیفیت جمع بین این دو تا.

عرض کردیم روایاتی که ما الان داریم که ایشان در آن روایات مشکل تصور کردند، عمده اش همین روایت سماعه است. اولاً این روایت کلا سه تا یا چهار تا روایت بود که کلاً ضعیف السند بود. این یک. دوم اینکه مهمش هم به قول ایشان همین روایت سماعه بود که مرحوم شیخ هم آمده.

قال اذا حلف الرجل تقيّة لم يضره اذا هو اكره او اضطر اليه؛ و قال ليس شيء مما حرم الله الا وقد احله لمن اضطر اليه؛ لكن غير از حالا این جوابی که مرحوم استاد دادند یا مناقشاتی که مرحوم شیخ کردند، انصاف قضیه، خوب دقت بکنید، اصلاً احتمال این هست که این مطالبی را که تا حالا ایشان فرمودند اصلاً، گفت که به قول معروف شوخی عمومی سرببی صاحب تراشیدن است. اصلاً این ربطی به روایت ندارد. روایت این است: اذا حلف الرجل تقيّة؛ این حلف در اینجا عرض کردیم کرارا و مرارا یک اصطلاحی بوده، در آن زمان بوده، حلف اصطلاحی ما نیست. این اشتباه نشود.

حلف در آن زمان گاهی به این معنا بوده، مثلاً بگویند زوجتی طالق یا نسائی طالق، اگر چندتا زن داشته، نسائی طالق، عبیدی احرار، و اموالی کلها صدقه ان كان لهم كذلك؛ این را اسمش را حلف می گذاشتند. اصلاً قسم مصطلح نیست. اصطلاحاً حلف به طلاق و عتاق و صدقه. طلاق، طلاق زوجه، عتاق، عتاق عبد و امائی که دارد عبید و امائی که دارد. صدقه هم صدقه اموال. یکی از، و لذا وقتی گفتند حلف، مثلاً عن الرجل يحلف بالطلاق و العتاق؛ این حلف مراد قسم خوردن نیست. که حالا قسم دروغ باشد. می گویند آقا تو مثلاً در اموالت چقدر داری؟ می گویند مثلاً صد هزار تومان. می گویند نه، مثلاً، می آمدند در گمرک دیگر، این اموال بیش از، می گویند زنم طلاق، اموال مثلاً صدقه، و بردگانی که دارم عبید و امائی که دارم آزاد اگر بیش از صد هزار تومان باشد. این اصلاً حلف نیست. این قسم نیست اصلاً. دقت می کنید؟

این اصلاً در باب دیگری وارد است. و من توضیحاتش را عرض کردم دیگر نمی خواهد تکرار بکنیم. انشاء الله تکرار نباشد. این اولاً این طلاق پیش ما کلاً باطل است. چه اضطرار باشد چه نباشد. در حال عادی هم باطل است. این حلف، این اسمش حلف است. این حلف به طلاق و عتاق فی نفسه باطل است. حالا می خواهد اضطرار باشد یا نباشد. این یک مطلب.

اهل سنت آن را صحیح می دانستند. مشهور اهل سنت این را صحیح می دانستند. آن وقت آن بحثی که مطرح شد این بود؛ چون اهل سنت هم حدیث رفع را به متن ثلاثی نقل می کردند. متن ثلاثی این است که ان الله رفع او وضع عن هذه الامة اكراه و ما اكروهوا عليه و ما نسوا و ما اخطأوا، سه چیز را اهل سنت در حدیث رفع نقل می کردند: خطا، نسیان، اكراه. دقت کردید؟

آن وقت بحثی که مطرح است، من چون این را مفصل توضیح دادم، دیگر نمی خواهد، این حدیث رفع شاید در اول خیلی چشم گیر نباشد، بعد دیدند خیلی از ابواب فقه را با آن حل می کنند. خیلی از کارها. مثلاً اگر زنش را به اکراه طلاق داد، می گفتند این طلاق این ربطی به مسئله کذب ندارد. یکی هم حلف بود. می گفتند اگر اکراه بشود، اکراه بشود، یا خطأ یا اکراه، ایشان قسم بخورد به طلاق زن، یا قسم بخورد به مسئله عتق عبید خودش، اینها حرفشان این بود، که اگر بله، اگر قسم بخورد، این باطل است به خاطر حدیث رفع. خوب تصویر بفرمایید.

آنهایی که اشکال می کردند چه می گفتند؟ می گفتند حدیث رفع احکام وضعی را بر نمی دارد. حتی اگر اکراه هم داشته باشد، طلاق داد، طلاق درست است.

و من عرض کردم در میان اهل سنت عملاً در بخش اکراه دو تا بحثش نسبتاً معروف بود. یکی بیع مکره یکی طلاق مکره. و این هم چرا؟ چون به خاطر دستگاه، دیگر جبار طاغوتی که داشتند. گاهی می آمد دستگاه خلیفه می گفت تو حتماً باید این ملک را بفروشی که بخرد. یا خب آن قصه حضرت سید الشهداء (ع) را شنیدید. یا وادارش می کردند که زنت را طلاق بده. تا مثلاً خود آن شخص بگیرد یا بچه اش بگیرد.

لذا خوب دقت کنید، اینها آمدند یواش یواش گفتند نه آقا طلاق مکره صحیح است. من در بحث طلاق مکره عرض کردم. اگر به عهد صحابه نگاه بکنیم، باطل می دانند، هر چه این طرف می آید که زور خلفا بیشتر می شد، قائل به صحت بیشتر داریم. هر چه به این طرف می آید، از قرن دوم و سوم، چون دیگر یواش یواش یک سنت سیئه ای بوده که زنها را طلاق می دادند در حال اکراه. می گفتند آقا درست است خلیفه خواسته. خب نمی شود دیگر طلاق باطل باشد تو بعد برای خلیفه بگیرد یا بچه خلیفه، حالا فرق نمی کند یا بستگانش.

خب خوب دقت بفرمایید پس خوب دقت بکنید، این بحث در حقیقت از قرن دوم در فقه خیلی انعکاس پیدا کرد. طبعاً چون در قرن سوم هم من عرض کردم قرن اول و دوم قرن مباحث فقهی است. سوم هم پیش اهل سنت قرن حدیث و تنظیم حدیث و تصحیح حدیث و تنويع حدیث همه در قرن سوم است. و آخر قرن دوم و تا آخر قرن سوم.

من کرا را عرض کردم کل صحاح ست از بخاری که ۲۵۶ است تا ۳۰۶؛ یعنی این پنجاه سال. کل صحاح ست مولفینش در این پنجاه سال هستند. از بخاری تا آخر تا مسلم، در این پنجاه سال هستند. حالا چون احمد بن حنبل هم کتاب مسند دارد، استاد بخاری هم هست، حالا فرض کنید اگر این را مبدع این طریقه بگیریم، چون ایشان هم فقیه هستند و هم مهندس، هر دو، جمع بین هر دو کرده، ایشان ۲۴۱

است. پانزده سال قبل از بخاری وفاتش است. پس تقریباً از ۲۴۱ تا ۳۰۶ وفات را حساب بکنیم، مهم کتابهای حدیثی اصلی اهل سنت در این زمان تدوین شده است.

لذا دو تا بحث را انشاء الله فکر می‌کنم محیط آن زمان در ذهنتان آمد و این چون کارایی داشت دیگر. یکی اینکه آیا این حدیث فقط احکام تکلیفی را بر می‌دارد؟ حرمت را بر می‌دارد؟ یا این حدیث می‌تواند احکام وضعی را هم بردارد؟

پس اگر می‌گفتند حلف به طلاق یعنی در حال اکراه مثلاً خلیفه به او می‌گوید فلان کار را بکن والا مثلاً تو را می‌کشم، او می‌گوید خیلی خب من زوجه ام طالق اگر این کار را نکنم. مجبور بشود. اینها می‌گفتند با حدیث رفع اثبات می‌کنیم که این باطل است. دقت کردید؟ چون رفع عن امتی ما اکرهوا علیه. این بحث مطرح شد از لحاظ فقهی. بعد هم وقتی که افتاد به تنويع حدیث و بحث حدیث و اینها، به لحاظ حدیثی هم این بحث محل کلام واقع شد. اصلاً حدیث رفع ثابت است یا نیست؟

چون یک مقداری از اوایل تسامح داشتند. مثلاً خود بخاری خود مسلم، بزرگان اهل سنت حدیث رفع را قبول ندارند. احمد بن حنبل حدیث رفع را قبول ندارد. عرض کردم کراراً حدیث رفع بین اهل سنت متن ثلاثی است. یک متن رباعی ضعیف دارند. دیگر متن شش تایی که ما داریم نداریم. کلاً اهل سنت ندارند. تا آنجایی که من دیدم حالا بعد نگاه کنید، چون دیگر حالا کامپیوتر هست. حتی به سند ضعیف هم ندارند. کلاً متن شش تایی و نه تایی که ما داریم، اینها را کلاً ندارند. متن سه تایی است که سه تا عنوان هم هست. خطا، نسیان، اکراه. این سه تا عنوان توش آمده است.

و عرض کردیم از وقتی که افتادند، پس هم بحث فقهی، روشن شد؟ هم بحث فقهی پیدا کرد، که مفاد این حدیث چیست، نفی حکم وضعی می‌شود کرد یا فقط نفی تکلیف است؟ فقط می‌گوید حرام نیست، اگر در حال اکراه واقع شدید حرام نیست. اما اینکه آن باطل باشد، اگر عقد باشد، این را لازم نیست.

در مقابل عده‌ای می‌گفتند نه، این رفع، چون آن متن حدیث هم پیش اهل سنت خیلی متفاوت است. به اندازه ما نیست. در بعضی‌هایش ان الله تجاوز لامتی، تجاوز، انصافاً تجاوز به حکم تکلیفی بیشتر می‌خورد. توش وضعی نیست. تجاوز معنایش این نیست که طلاق باطل است، یا بیعش باطل است. دقت می‌کنید؟

من دیگر وارد بحث حدیثی چون در بحث اصول متعرض شدیم، اینجا فقط به عنوان اشاره که آن ذهنیتی را که ۱۴ قرن تقریباً، ۱۳ قرن در دنیای اسلام هست، در ذهنتان زنده بشود. آن این بود، آن ذهنیت این بود که آیا با حدیث رفع، فقط نفی تکلیف است، یا حکم وضعی را هم برمی دارد؟ این یکی. دوم اینکه اصلاً حدیث رفع ثابت است یا نه؟

این بحث هم از اواخر قرن دوم، عرض کردیم بزرگان ائمه شأن اهل سنت مثل بخاری و مسلم حدیث رفع را قبول ندارند. البته ابن حزم هم جزو ائمه شأن است. آنها به او به نظر امام فی الحدیث و فی الرجال نگاه می کنند. ایشان قبول دارد بحث می کند می گوید نه قابل قبول است. ایشان سند حدیث را قبول می کند.

بینید احادیثی است که خیلی در فقه کارایی دارد. توی قرن دوم و سوم خیلی روی اینها بحث شد. المومنون عند شروطهم هست. ابن حزم این حدیث را قبول نمی کند. حدیث رفع هست. ابن حزم این حدیث را قبول می کند. دیگر از احادیث لا ضرر و لا ضرار هست که باز بخاری و مسلم قبول ندارند. خیلی احادیث عجیبی است یعنی در فقه خیلی کارایی دارند. مثل بخاری و مسلم قبول نمی کنند. لا ضرر و لا ضرار را هم مشکل می داند، اشکال ارسال دارد. خیلی احادیث فراوانی است که خیلی تأثیرگذار است در فقه و باز می بینیم امثال بخاری و مسلم زیر بارش نرفتند. خیلی بحث های سنگینی انصافاً در فقه اهل سنت در این جهت وارد شده است. المومنون عند شروطهم که الان عرض کردم اینها مباحث سنگینی است که در آن پیدا شده است.

یکی همین حدیث رفع است. دقت کردید؟ در باب حدیث رفع عرض کردیم متن ثلاثی بین اهل سنت خیلی فراوان است. بالاخره عده ای از بزرگان شان هم مثل ابن حزم قبول می کنند. عده خیلی زیادترشان قبول نمی کنند. و مضافاً به اشکال دلالت. این مال اهل سنت. ما خود ما اصلاً هیچ متن صحیح ثلاثی هم ما نداریم. در روایاتی که ما داریم از حدیث رفع این متن ثلاثی صحیح داریم، در مصادر دسته سوم و چهارم ما هست. و در مصدر صحیح که رفع عن، قال رسول الله (ص) رفع عن امتی این ثلاثة را ما نداریم. الا یک روایت واحده که در محاسن برقی است از موسی بن جعفر سلام الله علیه. آن هم موردش دقیقاً همین است. عن الرجل یحلف یا یحلف بالطلاق و العتاق، فقال لا یلزمه، اشکال ندارد، قال رسول الله (ص) رفع عن امتی. این حدیث اولاً سنداً صحیح است. این یک. مرحوم برقی از پدرش از صفوان نقل می کند، به نظرم بزنطی، عن ابی الحسن الکاظم (ع)، سندش صحیح است. دو، این حدیث مدلولش این است که حدیث رفع احکام وضعی را هم برمی دارد. این خیلی مهم است. چون الان در ذهن ما این است که حدیث رفع فقط تکلیف را برمی دارد، حرمت نیست.

.....
لکن این حدیث یک مشکل اساسی دارد، متش این سه تا نیست. خطا و نسیان و لم یطيقوا است. ببخشید، نسیان و اکراه و لم یطيقوا است. این متن را اصلاً سنی‌ها ندارند. این متنی که پیش ما تصادفاً صحیح است، کلاً اهل سنت ندارند. اصلاً متن لم یطيقوا را در حدیث رفع کلاً ندارند، در هیچ مصدرشان ندارند. و در این مصدر ما که سندش صحیح است لم یطيقوا است.

من خود من، ندیدم کس دیگری، احتمالاً که این لم یطيقوا اشتباه نسخه‌ای باشد، ما اخطأ و باشد. چون خطا در این نداریم. نسیان و اکراه را دارد، خطا را ندارد. این لم یطيقوا ما اخطأ و بوده. غلط، چون کتاب محاسن هم می‌دانید، از نظر ارزشی کتاب درجه دو و سه و چهار ما است. یعنی خیلی مثل کافی و اینها نیست.

علی‌ای حال این یک. دو، هم خب

س: یعنی واقعا آن فضای حاکم بر اهل سنت می‌تواند این کار را بکند که ما حدیث خودمان را بگوییم

ج: مشکل است، قبولش مشکل است

س: چرا؟

ج: می‌گویم چون منفرد است. راه دیگر هم نداریم. آن حدیث هم خیلی مشهور است. همه هم متفقند بر سه تا. یعنی هیچ اختلافی در آن نیست.

به هر حال اگر قبول کردیم قطعاً ما مواجه می‌شویم با اشکالاتی که الان عامه به ما می‌کنند. می‌گویند شما احادیث شاذه نقل می‌کنید. ما هیچ سندی نداریم. ما الان مثلاً گاهی اوقات یک نکته‌ای هست خوب دقت بکنید. گاهی اوقات ما مثلاً ما خیال می‌کنیم مثلاً علمای فرض کنید اهل سنت بی طرف هم هستند مال هند و پاکستان، اینها چرا نمی‌آیند از ما اجازه بگیرند، می‌روند از وهابی، مثلاً از علمای خودشان، بگوییم مثلاً این نقشه وهابیت است. نه این بحث نیست. ما چون واقعا خب راهی که داریم غیر از راه آنهاست. خب طبیعتاً، ما اگر بر فرض هم بخواهیم از ما اجازه بگیرند، چه، اجازه کافی بگیرند، به کافی عمل نمی‌کنند، اگر بخواهند عمل بکنند سنی نیستند.

غرض دقت بکنید یک مشکل دیگرش هم این است. خب اینها می‌گویند ما بیاییم از شما اجازه بگیریم فرض کنید کتاب محاسن را. محاسن نقل کرده لم یطيقوا، هیچ کس از سنی‌ها نقل نکرده، نمی‌توانیم بر این اعتماد بکنیم. این ارزش علمی برای ما ندارد. اگر بنا بشود از کتابهای خودشان رفع ید بکنند، بیایند به محاسن عمل کنند که شیعه می‌شوند. اگر بخواهند عمل نکنند خب می‌گویند نقل نمی‌کنیم.

وقتی شما خطا نقل، یک مشکلی به هر حال این باید حل بشود. این واقعا این ما بعضی وقتها غرور ما را می گیرد، خیال می کنیم مثلا اینها عمدا، نه این بحث عمدی نیست خب، اینها حساب تاریخی دارد، حساب علمی دارد، یک حساب هایی است که از اراده و اختیار ماها خارج است. دست ما نیست که هر چه بخواهیم بگوییم.

علی ای حال آن که به ذهن من می رسد، چون موسی بن جعفر (ع) به این حدیث تمسک کردند، و یک مسئله ای هم بوده که در آن زمان مطرح بوده، به احتمال بسیار بسیار بسیار قوی ما لم یطيقوا، من محاسن یک کتاب دسته دوم و سوم ماست. به احتمال بسیار قوی ما اخطاوا بوده، ما لم یطيقوا نبوده. احتمالا در کتابت آن یطيقوا با اخطاوا جابجا شده است.

به هر حال این یک مطلب. دوم اینکه این مورد حدیث قطعا نقیه است؛ چون طلاق قطعا باطل است. چه می خواهد اکراه باشد یا نباشد. و نکته سوم عرض کردیم این روایت فقط در محاسن برقی آمده، کتاب نوادری که به احمد نسبت می دهند، آن هم همین است هم زمان هستند تقریبا با هم. این در هر دو در قرن سوم است. در قرن چهارم که ابتدائا کلینی داریم، صدوق داریم، شیخ طوسی داریم، بزرگان اصحاب، از قرن چهارم هیچ کس این حدیث را نقل نکرده است. خب این ضعف، اشکال داشته دیگر، علمای ما هم، یعنی ما می گوئیم مثلا این متن مثلا کذا، این چرا مثلا ما نظر عامه را بگوییم. بحث نظر عامه نیست، خاصه هم مشکل داشتند. الان این حدیث سندش هم خیلی عالی است. ما که واقعا سر در نمی آوریم. بزنی و صفوان هر دو از اجلاء هستند، جزو مشایخ ثلاثه هستند دیگر هر دوی شان. ابن ابی عمیر و صفوان و بزنی، مشایخ ثلاثه این سه نفر هستند دیگر. این دو نفر از موسی بن جعفر (ع) حدیثی نقل بکنند این باید فی غایة الصحة و الاعتبار. الان در محاسن آمده و در همان کتابی که به اسم نوادر حالا حقیقت کتاب چه بوده.

خب عادتاً مرحوم کلینی بعد از محاسن است. ایشان نقل می کند خیلی از میراث های محاسن را نقل می کند. شیخ صدوق این هر دو میراث هم قمی هستند، شیخ صدوق هم در قم بوده. ما دیگر قرن چهارم به بعد هیچ کس این حدیث را با این سند از محاسن نقل نکرده است. یعنی از احمد بن محمد بن خالد.

پس این حدیث مضافا به آن مشکلی که گفتیم مشکل خاصه هم دارد. فقط مشکل عامه نیست. مشکل خاصه هم دارد. آن وقت حالا این مقدماتی که عرض کردیم احتمال می دهیم اذا حلف الرجل تقیة این حلف در اینجا، این که آقای خوبی گرفتند به معنای اینکه قسم دروغ بخورد، شاید این حلف، حلف همان مصطلح بوده؛ یعنی حلف به طلاق و عتاق بوده. روشن شد؟

اصلا این بحثی که ایشان فرمودند که چه کار بکنیم، جمعش بکنیم، اصلا کلا این بحث نمی آید. قسم دروغ نبوده است. حلف به طلاق و عتاق بوده است. این لم یضره هم نه به معنای اینکه حرام نیست، به معنای اینکه باطل است. این می شود شبیه روایتی که از موسی بن جعفر (ع) نقل کردیم. مشکل این است که این روایت هم ضعیف السند است. روشن شد؟

پس این حلف را با آن روایت دیگر که، حتی در آن روایاتی که آنها، بله این روایت دارد که احلف بالله کاذبا، این بله، حلف است. این بعید است مراد طلاق و اینها باشد. پس آن روایاتی که آمده، باید اینها ملاحظه بشود. این روایت سماعه که خیلی آقای خویی می گویند روایه سماعه فی معنا. این روایت سماعه من المحتمل قویا و العلم عند الله اصلا ربطی به باب کذب نداشته باشد. که حالا بیایم چاره جویی برایش بکنیم. دقت می فرمایید؟ اذا حلف، آن وقت این لم یضره یعنی باطل، همان حکم وضعی. اشاره به همان دعوی.

پس ما الان عرض کردیم یک روایت فقط داریم که حدیث، البته اینجا روایت پیغمبر (ص) را نقل نکرده است. فرموده قال رسول الله (ص). دقت کردید؟ دوتا عنوان هم توش آمده؛ اذا هو اکره او اضطر الیه؛ آن حدیث رفع مشهور ثلاثی است. پس احتمالا این حدیث که خیلی برای آقایان مشکل شده و شیخ انصاری و مرحوم استاد و دیگران و بالاخره این حدیث را چه کار بکنیم، من المحتمل قویا که حدیث کلا ناظر به ما نحن فیه نیست. اصلا در باب دیگری است. بگوید زوجتی طالق حالا در فشار است، بگوید من اگر مثلا اگر این کار باشد، زوجتی طالق. مطلب حقی هم هست. می گوید زوجتی طالق. آنها قبول می کردند.

پس ناظر به این مسئله باشد و ربطی هم به مسئله کذب نداشته باشد. این راجع به این مطلب.

و اما این کیفیت جمعی که گفته شده، حالا خلاصه بحث. راهی را که مرحوم استاد رفتند. عرض کردم یک بحث این است که روایاتی که در ما نحن فیه آمده کلا ضعیف السند است، اصلا قبول نکنیم. خب این نتیجه اش با آقای خویی یکی می شود. به اطلاعات مراجعه کنیم. لکن اینجا خوب دقت بکنید، این چون راهی بود که ما رفتیم، ما عرض کردیم که محتمل است قویا که این روایاتی که توش اضطرار و ضرورت است که صدوق آورده، و مرحوم شیخ مفید و شیخ طوسی، شیخ مفید در کتاب مقنعه، توریه را آورده در کذب، حلف کاذبا، بعید نیست که هر دو یکی باشد. فقط فرقتش این است که قمی ها مقید بودند به نقل نص حدیث؛ بغدادی ها مضمون را گفتند نه نص حدیث.

نص حدیث این بود که اگر اضطرار دارد. بغدادی ها گفتند اگر توریه ممکن است توریه بکنند. ممکن نبود قسم بخورد. اضطرار را تفسیر کردند به عدم امکان توریه. دقت کردید؟ اگر این مطلب درست باشد این استظهاری که ما کردیم، چون دیروز هم توضیح دادیم نمی خواهیم

امروز تکرار بکنیم. آن وقت در حقیقت این طور می شود. این روایاتی که مقید به اضطرار است، خوب دقت بکنید، ولو ضعیف السند است به اصطلاح ما، بیایم بگوییم این روایت داخل می شود در آن قاعده معروف. که عمل قدماء جابر ضعیف سند هست یا نه.

بگوییم درست است روایاتی که قید اضطرار آورده ضعیف السند است. قبول. لکن اگر عمل قدما بود جابر است یا نه؟ ما در اینجا توضیح دادیم که باید معیار یعنی عمل را باید توضیح بدهیم، روشن بکنیم. گاهی اوقات شواهد کافی است که آن عمل جابر است. گاهی اوقات هم شواهد کافی نیست. یعنی این که گفتند اینجا مثلا مشهور عمل کردند بعد جابر ضعیف است. نه، نکاتش فرق می کند. ما یک توضیحاتی کافی عرض کردیم، این به قول آقایان مثل قضیه حقیقه نیست که هر کجا که عمل بود که مخصوصا حالا ادعاها، ادعاها بیشتر از جواهر و اینها پیش آمده و ناشی شده. ایشان گفته و هو المشهور. بعد که مراجعه می کنیم مشهور هم نیست. حالا غیر از مناقشه صغروی، این کبروی که هر جا مشهور بود، جابر باشد یا هر جا مشهور بود کاسر باشد، جابر و کاسر، چون می دانید که چند قول هست؛

یک قول این که جابر و کاسر است که تقریبا از زمان بعد از علامه تا حدی مشهور همین بود. و یک قول هم هست که نه جابر است نه کاسر است که مثل مرحوم استاد قائل است. یک قول هم تفصیل است. که کاسر نیست، اما جابر هست. جابر هست، اما کاسر نیست. که خب بعضی از معاصرین، شاید قولهای دیگر هم

ما عرض کردیم که هیچ کدام از این اقوال درست نیست. قضیه حقیقه ما در اینجا نداریم. موارد فرق می کند. یکی یکی باید حساب بکنیم، مواردش را باید نگاه بکنیم. اگر این مطلب درست باشد، این استظهاری که من فکر می کنم درست هم هست، که قمی ها متن روایت را آوردند که توش اضطرار بود. بغدادی ها گفتند که اگر توریه ممکن بود توریه بکند و الا یحلف کاذبا. بگوییم این فتوای بغدادی ها تفسیر همان روایت است. دقت می کنید؟

این که گفته توریه ممکن است یعنی اضطرار نیست. توریه ممکن است اضطرار نیست. کی اضطرار هست؟ که توریه ممکن نباشد. خوب دقت کنید. شما نمی توانید توریه بکنید، این می شود اضطرار.

پس فتوای بغدادی ها هم در حقیقت به همان روایات است. دیروز عرض کردیم این هست، در غیر از اینجا هم هست. بغدادی ها تعبیرشان فقهی تر است. به قول امروزی ها قانونی تر است. به متن قانونی بیشتر می خورد. قمی ها فتوایشان عین نصوص است. دقت کردید؟ چون در نص اضطرار بود، اضطرار آوردند. بغدادی ها در حقیقت آمدند یک متن قانونی تری، اگر ممکن بود، توریه بکند. اگر ممکن نبود قسم بخورد. این ممکن نبود تفسیر همان اضطرار است. چیز تازه ای نیست.

اگر ما این را قبول کردیم، پس در حقیقت این روایات اضطرار را هم مورد قبول بغدادی هاست هم قمی ها. و این خیلی نکته قوی است انصافا. یعنی انصافا چنین روایتی را می شود مصداق جابر قبول بکنیم. این مطلب را. یعنی نگوییم فقط بغدادی ها فتوا، در حقیقت قمی ها هم همین روایت را آوردند. و در حقیقت هم قم و هم بغداد روی این مطلب اتفاق نظر داشتند. که اگر امکان توریه بود، توریه بکند. اگر سخت بود یا امکان نبود یا می ترسید توریه آثار بدتری داشته باشد، آن وقت اضطرار صدق می کند قسم دروغ بخورد.

من فکر می کنم بهترین نکته اش این باشد که بگوییم با مجموعه این که مرحوم شیخ، شیخ انصاری مثلا عبارت بغدادی ها را اول آورده برای اینکه توریه و امکان توریه، این بد نبود، عرض کردیم آوردن عبارات خوب بود، لکن مهمش تحلیل است. پس بگوییم در حقیقت قم و بغداد یک نظر دارند. و چون این نظری که قم و بعد هم همین مطلب در کتاب دعائم الاسلام هم بود که آن روایی است.

پس در حقیقت شواهدی برای قبول این روایت در قرن سوم و چهارم موجود بوده است. خوب دقت بکنید. مخصوصا در قرن چهارم. شواهد برای قبول روایت موجود بوده است. بگوییم این مقدار شواهد کافی است. این نکته دوم که بگوییم این حدیث را که اضطرار است قبول بکنیم.

خب طبعاً آن نکته ای را هم که مرحوم شیخ دارد که حکم عقل هم هست و قبح کذب عقلی است و قائل بشویم به اینکه در مواردی که حفظ جان هست، از نوع باب تزاحم است و تقدیم آن امر مهم که حفظ جان و مال باشد. این هم می تواند تأیید همین نکته بکند. این دو تا.

و نکته سوم که به ذهن ما شاید توجهی نشده در این کلمات. ببینید من فکر می کنم مطلقات را نشود قبول کرد. به خلاف حرف آقای خویی که مطلقات را قبول می کنند یا شیخ که تمایل داشت. و البته بعضی احتیاط می کنند.

من فکر می کنم قدما هم که اضطرار را قبول کردند یا عدم امکان توریه، آنها هم مطلقات نفهمیدند. خوب دقت بکنید. ظاهراً مراد امام (ع) از این مطالبی که به زراعه فرمودند و قسم دروغ بخور و مالت را حفظ بکن، مراد امام علیه السلام یک حکم کلی نبوده است. مطلقات مناسب این است که حکم کلی باشد. چون اگر حکم کلی باشد، خب یعنی کل شیعه وقتی جایی می روند، قسم دروغ بخورند برای مالیاتی. خب اینها همه اش فرار مالیاتی است دیگر، وقتی عشر را می خواهد نگیرد.

من فکر می کنم اگر معنای روایات مطلقات این طوری که آقای خویی فهمیدند و یا ظاهر احتمالی که شیخ داده، اگر بخواهیم مطلقات را قبول بکنیم، باید بگوییم خیلی طبیعی است همه گفتند شما هر جا رفتید قسم دروغ بخورید که من این مال را ندارم، و فرار مالیاتی بکنید.

من فکر می‌کنم اگر چنین چیزی به این اطلاق وجود داشت، این موجب بدتر شدن وضع می‌شد. مثل اینکه الان شما می‌دانید سایت‌های اهل سنت خیلی اشکال می‌کنند که سیره چیست، تقیه دارد، دروغ می‌گویند، هر چه می‌گویند دروغ می‌گویند، خیلی هایشان حتی بعضی از این به قول خودشان سابقا جزو دعوات وحدت بودند، برگشتند گفتند که نه اینها تقیه می‌کنند دروغ می‌گویند. خب این معنایش این می‌شود دیگر. یعنی این معنایش این می‌شود که دستگاه حکومتی، حالا فرض کنید زمان امام صادق (ع)، حالا یا بنی امیه بوده یا بنی عباس بوده؛ چون امام صادق (ع) هر دورا درک کردند. دستگاه حکومتی چه کار می‌کند؟ می‌فهمد شیعه قسم که می‌خورد دروغ است فایده ندارد، حتی حلف به طلاق و عتاقش هم دروغ است. این اگر مطلقات را به این معنا گرفتیم.

ببینید دقت بکنید. و قطعاً آثارش معکوس اراده امام (ع) می‌شود. یعنی بیشتر شدت می‌کنند دیگر خب طبیعی هم هست.

س: در مورد توریه هم همین مسئله نیست؟

ج: هان، آن وقت می‌شود فردی. اگر توریه گرفتیم می‌شود فردی. این دو تا، دقت کردید نکته فنی؟ یعنی نه اینکه شما به طور کلی فرار مالیاتی بکنید. این اگر مطلقات را گرفتیم به نظر من این توجه نشده به این لازم معنا. اگر مطلقات را گرفتیم یعنی شیعه فرار مالیاتی بکند. خب این اگر معروف بشود که شیعه فرار مالیاتی می‌کند، اثر عکس می‌گذارد. اما اگر توریه را گرفتیم یعنی در عمل یک جوری صحبت می‌کند که خیال می‌کند مالیاتش را داده. کجا فقط شما می‌توانید قسم دروغ بخورید؟ جایی که امکان فرار ندارد. خوب دقت بکنید. اما اگر، دقت کردید چه می‌خواهم بگویم؟ اگر مطلقات، این همان نکته‌ای است که من همیشه می‌گویم که وقتی فقه را می‌خواهید معنا کنید حدیث را، خارج را هم ببینید. در واقع را هم ببینید.

شما اینها می‌گویند مطلقات. آقای خویی می‌گوید مطلقات مثل کل شیء یطیر. این بد نیست بحث علمی است. در کتاب ۳۷:۴۷ خوب است. اما اگر مطلقات را این جور معنا بکنیم که شما امکان فرار باشد... شما دروغ بگویید فرار مالیاتی بکنید. قسم دروغ به خدا بخورید فقط فرار... خب این بدتر نتیجه می‌دهد. این که عکس مطلوب نتیجه می‌دهد. دقت می‌کنید؟ این معروف می‌شود که شیعه اگر قسم بخورد، هر کاری بکند بیخود می‌گوید، دروغ می‌گوید، می‌خواهد فرار مالیاتی بکند. این بدتر می‌کند، نتیجه را بدتر می‌کند.

اما اگر مقیدات را قبول کردیم، یعنی در درجه اول، شما جوری صحبت بکنید که خیال بکنند که فرار مالیاتی نیست. اگر امکان نبود، هیچ راهی نبود، آن وقت. هیچ راه نه، یعنی اگر واقعا سخت بود و دیدید، یعنی این محدود می‌شود به حالات خاص. دقت کردید؟ آن که مرحوم صدوق اضطرار را آورده، می‌خواهد بگوید این حلف کاذباً مال حالات خاص است. توجه می‌کنید؟

پس امثال مرحوم استاد که آمدند ایشان به لفظ نگاه کردند. اما شما این قصه را بیاورید در جامعه پیاده بکنید، در خارج پیاده بکنید، بیایید در خارج پیاده بکنید، مطلقاً نتیجه اش این است که شیعه متهم می شود به فرار مالیاتی. مطلقاً معنایش این است. شما مطلقاً دروغ می گوئید. چه امکان تقیه باشد یا نه. اما آن یکی نه، به حسب ظاهر سعی کنید مثل نظام باشید، حرف هایشان را بزنید، همان اوایلشان، یا به قول امروزی ها از استثنائات، تبصره ها، یک چیزی درست بکنید، فرار درست بکنید برای خودتان. همان راه نظام، قانونی پیش بروید، جایی گیر کردید چاره ای نبود، قسم بخورید. ببینید این اگر شد با آن فرق می کند.

پس ما به ذهنمان می آید که اگر بخواهیم این روایات را معنا بکنیم، روشن شد نکته فنی چیست؟ به ذهن ما اگر بخواهیم اخذ مطلقاً، از نظر فنی و اصولی ما بد نیست. مثل همان کل شیء یطیر که مرحوم استاد فرمودند که یک عنوان الغاء می شود. حرف بدی نیست حرف ایشان. نمی خواهم بگویم حرف ایشان بد است. لکن انصافاً من که فکر کردم خب این با مطلوب نمی سازد. این آبروی شیعه را می برد. مثل اینکه الان هم دارند می گویند دیگر، می گویند آقا به شیعه اصلاً اعتماد نکنید چرا که دروغ می گویند.

مردکی بود که در قطر هست که یک وقتی، حالا خیلی،

س: قرضای

ج: بله، حالا اسم نحسش را نبرید.

غرض ایشان یک مقاله ای نوشت که بله، من اول بودم جزو دعوات وحدت بودم. دیدیم نه اینها بیخود می گویند، شیعه حرفهای بیخودی می زند، دروغ می گویند. خب این اگر یعنی اصراری هم که اینها الان دارند که شیعه کلاً تقیه صحبت می کند، کلاً دروغ می گوید، اینها حرفشان همین است.

تصویر این مطلب که بگوئیم مثلاً این خب بالاخره این مطلب در کوفه مخصوصاً دولت کوفه هم که محل شیعه هست دیگر، یکی دو تا که نبودند شیعه. این بگویند امام صادق (ع) به ما فرموده شما قسم دروغ بخورید فرار مالیاتی بکنید. این خب کم کم به گوش حکومت هم می رسد و این خیلی آثار سوئش بدتر است. خیلی بدتر است. فشارها قطعاً بیشتر است.

فکر نمی کنم با این نتیجه ای که ما گرفتیم، با این شواهدی که گفتیم، این که قمی ها و بغدادی ها خوب دقت کردید؟ قبول کردند که در

صورت امکان توریه، توریه بکنید، دروغ نگوئید. روشن شد؟

.....
من فکر می‌کنم اینها چون نزدیک به اهل نص بودند، لا اقل سلوک شیعه را می‌دانستند. این از همان نکته‌ای که من عرض کردم که گاهی اوقات ما شواهد داریم که عمل جابر است. این شواهد اینجا کافی است. لذا به ذهن ما می‌آید که حق با همان قدماست. و صحیحش هم همان است. این راهی که آقای خویی رفتند روی قواعد اصولی ظاهری خوب است. اما انصافاً از روایات در نمی‌آید.

و اصولاً من فکر می‌کنم بقیه اصحاب هم از مطلقات به خاطر قصه خارجی، یعنی به خاطر این که این بحث مالیاتی و فرار مالیاتی است، خود آنها از مطلقات مقید را می‌فهمیدند. اصولاً مقید را می‌فهمیدند. یعنی همین که ما حکم عقلی را بردیم که عقل می‌گوید قبیح است، این به ضمیمه حکم عقلی یا روایات شارع این قدر در کذب هست، با مجموعه می‌فهمیدند که این مطلب در حالات اضطرار است. مشکل است. در حالاتی که گیر کردیم راهی نداریم. و الا حلف کاذباً به اطلاقات حرمت کذب و حرمت حلف کاذباً به جای خودش محفوظ است.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین